

به پورتال " افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

# خاطرات زندان

## کبیر توخی

(ششمه ای از جنایات سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران  
فلقی، پریمی و فادی آن در زندان مخوف پلپرفی)

جلد سوم

بخش ( یازدهم - پانزدهم )

تاریخ چاپ اول ( ۲۰۱۱ / ۴ / ۱۲ )

تاریخ چاپ دوم ( ۲۰ / اگست / ۲۱۰۲ )

افشای بی رحمانه جنایات  
سوسیال امپریالیزم شوروی  
در زندان پلچرخی و خارج از آن  
و مقایسه آن با جنایات امریکا  
در زندان های افغانستان  
و عراق و خارج از آن ،  
امر خوبی است  
در جهت ارتقای سطح آگاهی  
سیاسی مردم افغانستان  
و برپایی یک مبارزه  
مترقی و مردمی  
علیه تجاوز امپریالیزم جنایتکار  
امریکا و شرکاء .



## سخنی کوتاه در رابطه با سرآغاز جلد سوم (بخش یازدهم خاطرات زندان) :

بر روال معمول ، محتوای بخش یازدهم ، می باید سر آغاز جلد سوم خاطرات زندان می بود ، یعنی از فردای شب ۲ قوس ۱۳۶۲ که جنایتکاران پرچمی خادی تحت نظر باداران روسی شان - در آن شب - دست به کشتار دسته جمعی زدند و ۳۷۲ تن از فرزندان آزادیخواه کشور را به قربانگاه سوسیال امپریالیزم روس فرستادند ، تا تاریخ ۱۵ یا ۱۸ حوت سال ۱۳۶۲ که بخش زندانیان تعیین حبس شده را به زندان دایروی تحت فرمان وزارت داخله انتقال دادند ، وقایع و رخداد هایی که در مدت تقریباً ۴ ماه اخیر سال در سمت غربی "بلاک ۱" اتفاق افتاد ، در اینجا آورده می شد ؛ مگر ناگزیری سیاسی پیش آمد ، بدین بیان که عکس العمل سردمداران خاد [ کشتمند و پنجشیری و جنرال حیات جفسر [ A ] وسایرهمدستان وطن فروش آنها که هم اکنون در پیوند تنگتنگ با سازمان FSB ( KGB سابق ) قرار داشته و برای احیای نفوذ امپریالیزم روس در افغانستان به طور اخص ، و در منطقه به طور اعم ، فعالیت می نمایند ] از طریق یک تن از تسلیمی های علنی در زندان پلچرخی ( داکتر احمد علی ) به نمایش گذاشته شد . و همین امر ، [ تبارز واکنش سردمداران خاد و خاد خارجی در قالب محتوای فکری احمد علی که وی را در برابر جنبش انقلابی کشور قرار داده اند ] ، این قلم را واداشت تا عجلتاً محتوای وقایع و رخداد هایی را که بعد از کشتار دسته جمعی طی مدت چهار ماه اخیر سال ۱۳۶۲ در "بلاک ۱" اتفاق افتاد ، به تعویق انداخته ، در عوض خاطرات یک سال و پنج ماه زندان زیر نظارت خلقی ها ( از ۱۵ یا ۱۸ حوت ۱۳۶۲ تا اسد سال ۱۳۶۴ ) را در این بخش و بخش های بعدی جلد سوم گنجانیده ، به تشریح ، تفسیر و ارزیابی رخداد ها و اتفاقاتی که در بلاک های تحت فرمان خلقی ها در مدت یک سال و پنج ماه به وقوع پیوست ، خواهد پرداخت (که در بر گیرنده عملکرد های احمد علی نیز است).

اینک عملکرد های این تسلیمی پرآوازه را در پیچ و تاب ها و فراز و فرود های وقایع و رخداد های درون زندان خلقی ها ، تا آنجایی که ( درکوتاه قفلی ها و اتاق های زندان ) با هم یکجا بودیم ، در متن جلد سوم خاطرات زندان با هم یکجا مرور می نمائیم .

ناگفته نباید گذاشت ، آنچه در این بخش ( و بخش بعدی ) مورد بحث قرار می گیرد ، بیشتر از آنکه پاسخی باشد برای لاطائلات احمد علی ، معلوماتیست کافی و رو شنگرانه برای خوانندگان ، از شخصیت و کرکتر مذبور ، تا وقتی خوانندگان چرندیاتش را - در رابطه با این قلم - از نظر می گذرانند ، با نویسنده و عملکرد آن نیز آشنایی داشته باشند . امید وارم کار های مبارزاتی که روی دستم قرار دارند این فرصت را ارزانی نماید تا نوشته این تسلیمی را نیز از نزدیک مورد بررسی قرار دهم ، تا صحت و سقم آنرا به خوانندگان بنمایانم .

و در پایان سخن باید اضافه نمود :

تجدید چاپ چهار بخش جلد سوم که قبلاً در وب سایت " پیام آزادی " نشر گردیده نیز ضرورت به ویراستاری داشت و در پاره موارد به تشریح و توضیح جزئیات آن پرداخته نشده که تفسیر بیشتر می طلبید ؛ روی این منظور به خاطر رفع کاستی ها و کمبود ها تمام بخشها را با یاد داشت های زندانم مقابله نمودم . آن بخشی یاد داشتهها که در ابتداء به نشر رسیده ، جزئیاتی را در خود داشت که از آن به سادگی نمی شد

گذشت . روی این منظور چهار بخش جلد سوم را نیز مانند جلد اول [ بخش ۱ - ۵ ] و جلد دوم [ بخش ۶-۱۰ ] دوباره خوانی و تصحیح و تکمیل نمودم .

از اینکه رفیق مبارز و گرانقدرم **احمد پوپل** باز هم در تصحیح و ویراستاری تجدید چاپ تمام بخشهای جلد سوم نیز سهم شایان توجه گرفتند ؛ از ایشان ابراز تشکر و سپاس بی پایان می نمایم .

کبیر توخی ( ۲۰ / اگست / ۲۰۱۲ )

## خاطرات زندان

## جلد سوم

## (بخش ( یازدهم )

## ۱ - گپی در مورد " حد بخشی " زندان میان مزدوران روس :

قسمی که در بخش های قبلی خاطرات زندان نیز اشاره شده است ، هر دو فرکسیون باند " دموکراتیک خلق " در عین وحدت مصلحتی ، تقابل و درگیری های خونین نیز داشته اند . برای اینکه تسمه قلاده هر دو فرکسیون در جریان تقابل و رویا رویی ، دست کرمین نشینان را دچار تکان های ناراحت کننده نسازد ؛ بنا بر پالیسی های استعماری در سیستم اداره دولت دست نشانده شان در افغانستان ، میان دو فرکسیون " حزب " ( خلق و پرچم ) ، " حد بخشی " و " پُلوان شریکی " در اداره زندان ها نیز صورت گرفت . به جز اداره " بلاک ۱ " و " بلاک ۲ " زندان که در دایره صلاحیت خدمات اطلاعات دولتی ( خاد ) به رهبری نجیب جلا د باقی ماند ، صلاحیت و اداره مجموع بلاک های زندان پلچرخی به وزارت داخله سپرده شد . به تاسی از همین سیاست استعماری ، در زندان پلچرخی یک سلسله کار های مقدماتی اداری و تخنیکی به خاطر نقل و انتقال زندانیانی که حبس های شان تعیین شده بود ، انجام گرفت که خواه مخواه خبر آن را باشی ها و سایر همکاران اطلاعات زندان در میان زندانیان پخش کردند .

خبر انتقال زندانیان به وزارت داخله از چند ماه بدینسو در زندان شایع شده بود . به مجردی که تاریخ انتقال زندانیان در زندان پخش شد ، مایه خوشی جنایتکاران پس گردنی خورده خلقی گردید . مزدوران از نظر افتاده روس ، بخصوص آن عده شان که زندانی بودند ، به خاطر پیوستن زندانیان به وزارت داخله طور معروف " از خوشی در پوست نمی گنجیدند " . توگویی اینها بزودی از زندان آزاد می شوند .

زندانیان خلقی در زندان تبلیغ می کردند که : " محبوسین در بلاک های مربوط وزارت داخله آرام می شوند " ؛ " قید و بست پایوازی و بسا فشار و دسپلین و برخورد های غیر انسانی که توسط خادی ها و پرچمی های وطن فروش در اینجا بر زندانی ها اعمال می شود ، در آنجا بکلی از بین خواهد رفت و این امر مهم را رفقا جداً در نظر گرفته اند " . بر عکس خوشی و پایکوبی خلقی ها ، وطن فروشان پرچمی و خادی های علنی ، نیمه علنی ؛ حتا پوششی های کاملاً مخفی مانده در میان زندانیان آزادیخواه ؛ همچنان باشی ها و همکاران شناخته شده و نیمه شناخته شده خاد زیر پوشش احزاب اسلامی ، همینطور چند تن تسلیمی شناخته شده منسوب به طیف چپ انقلابی ( منجمله داکتر احمد علی ) از این انتقال دچار تشویش و اضطراب ؛ حتا دچار

ترس شده بودند. در این رابطه در قسمت های بعدی، بیشتر خواهیم نوشت، تا خوانندگان و پژوهشگران گرامی در روشنی بیشتر قرار گیرند.

## ۲ - انتقال از زندان تحت فرمان خاد، به زندان زیر فرمان وزارت داخله

۱۲ یا ۱۵ ماه حوت سال ۱۳۶۲ بود که به اصطلاح رفتن رفتن زندانیان از "بلاک ۱" و "بلاک ۲" و سایر بلاک های تحت فرمان خاد، به بلاک هایی که مربوط وزارت داخله شده بود، آغاز گردید. نوبت اتاق سمت غربی "بلاک ۱"، منزل دوم، اتاق سوم، دست راست که ما در آن زندانی بودیم رسید [ قسمی که قبلاً هم تذکر داده شد، تشریح مسایل و اتفاقاتی را که در مدت ۴ ماه اقامت در این سمت به وقوع پیوست؛ می گذارم به بخش ۱۶ جلد چهارم خاطرات زندان ] . بعد از اینکه سرباز دروازه سلول را باز کرد، باشی باز محمد که هیکل قوی داشت و چند داغ کوچک بر دو طرف رویش دیده می شد، با آواز گرفته چنین گفت: " کسانی که حبس شان تعیین شده کالای خود جمع کنن ". عارف فرحت صدا کرد: " باز محمد خان، باز چه گپ اس، ماره کجا می برین " باز محمد اضافه کرد: " آوازه ای که از چند ما پیش در زندان افتاده بود معلوم شد که ای گپ ها درست بوده فکر می کنم کسانی که قید هایشان تعیین شده مربوط وزارت داخله شدند ... ". دوازده تن زندانی که در سلول بودند، ( منهای مدیر جان محمد از نزدیکان خانواده ظاهر شاه خاین و حکیم ساعت ساز از اهالی پنجشیر - که هر دو از اعضای با صلاحیت خاد بودند ) در تکاپوی جمع کردن اسباب و اثاثیه خود شدند ( در چنین حالات زندانیان روی هر انگیزه ای که بود به کار جمع و جور کردن اسباب و اثاثیه شان به سرعت مشغول می شدند ). به هر حال، دروازه اتاق باز شد و طبل کوچ به صدا درآمد. این بار سمت و سوی حرکت ما معلوم بود. با آنهم زندانیان که بنا بر شرایط زندان از هر نوع نقل و انتقال به شدت نفرت داشتند، نا آرام شدند. همگی با شتاب هر چه تمامتر از جا هایشان برخاسته در تکاپو شدند، تا اسباب و اثاثیه شانرا جمع و جور کنند. بعد از مدتی سرباز آمد و امر حرکت داد. زینه منزل اول را پیموده در پی سرباز سرفروخته به جانب دست چپ رو به شمال دهلیز پیچیدیم و بعد از طی مسافه ای از برابر اتاق قومندان عمومی عبور نموده وارد صحن "بلاک ۱" شدیم. زمانی که به نزدیک دروازه بزرگ آهنی "بلاک ۱" رسیدیم، امر توقف داده شد. سر باز گفت: " کالایتانه بر زمین بگذارین که تلاشی شوه ". تلاشی هم برناراحتی و مشکلات ما افزود. به هر شکلی بود وضع نانجیبانه مزدوران روس را در هنگام تلاشی تحمل نمودیم و با شتاب، اسباب و اثاثیه تیت و پراگنده خود را جمع و جور کردیم.

قومندان شمس الدین که از مدتها پیش زندانیان "بلاک ۱" را با نام و نشان می شناخت، از روی لستی که با خود آورده بود، اسم و ولد زندانی را خواند. کسی که نام اش خوانده می شد، از دروازه کوچک ( میان دروازه بزرگ آهنی ) عبور کرده در برابر اتاق سربازان که خارج از محوطه زندان و پیوسته به دیوار نزدیک درب آهنی بزرگ اعمار شده بود؛ ایستاده می شد. سرانجام نام خوانی تمام شد. زندانیانی که قبل از ما آمده و اثاثیه آنها تلاشی شده بود، نزدیک دیوار بلاک با کوله بار هایشان دیده می شدند، ضابط امر کرد که با آنها یکجا شده در قطار های سه نفری ایستاده شویم. اگر عابری زیرک متوجه سیمای زندانیان ایستاده شده در قطار سه نفری می شد، با اندک دقت اضطراب و تشویش را در چهره چند تن زندانی می دید. این ها جزء

همکاران خاد، تسلیمی ها، و ملیشه های زندانی شده بودند که در تب اضطراب و ترس از رفتن و قرار گرفتن به زیر فرمان خلقی های آدمخوار می سوختند. سایر زندانیان نیز متوجه حالت سرخورده این طیف منفور و ذلیل شده بودند. از دیدن آنان در چنین حالت رقت انگیز، لبخند تمسخرآمیز و حقارتبار آمیخته با نوعی ترحم ناشناخته در لبان شان نشست. زندانیان بعد از اینکه در قطار های سه نفره جابجا شدند، ضابط امر حرکت داد.

سربازانی که پیشاپیش زندانیان قرار داشتند، بعد از طی مسافه ای به طرف دست راست (رخ به جانب جنوب) پیچیدند. ما هم از عقب آنها به راه افتادیم، تا اینکه در برابر دروازه کوچک متصل به زندان دایروی رسیدیم. ضابط خاد با لست دست داشته به داخل بلاک دایروی رفت. زندانیان اسباب و اثاثیه خود را بر زمین گذاشته دم گرفتند. مدتی سپری شد. ضابط "بلاک ۱" با یک سرباز و یک صاحب منصب خلقی از دروازه بیرون شدند. ضابط خاد با سربازانی که به خاطر امنیت ما تا مقابل دروازه "بلاک ۳" آمده بودند، منتظر نام خوانی شدند. بعد از اینکه صاحب منصب خلقی اسم، اسم پدر زندانی را خواند و "دوره تسلیمی" زندانیان به وزارت داخله پایان یافت، آن جنایتکاران مزدور پی کار خود رفتند.

به یاد ندارم که "پارچه ابلاغ" زندانیان را قبل از ورود به داخل "بلاک ۳" دیدند و یا بعد از آن. به هر رو، صاحب منصب خلقی به سربازان امر کرد که اسباب و اثاثیه زندانیان را تلاشی نمایند. تلاشی سربازان سرفروخته خلقی به آن دقت و به آن شدت و خشونت که توسط اعضای سرفروخته خاد، قبل از انتقال ما به اینجا صورت گرفت؛ انجام نشد. تبلیغات خلقی ها در رابطه با فراهم کردن تسهیلات برای زندانیان در مربوطات وزارت داخله در ذهن هر یک ما تداعی شد. این امر سبب اندکی دلگرمی [\*] زود گذر زندانیان

[\*] - رهبران جنایتکار و مزدوران روس، از آن میان، خرد ضابطان پرچمی که در تشکیل خاد - مطابق لزوم دید باداران روسی شان - به یکبارگی به رتبه جنرالی ارتقاء داده شدند و ستاره های وطن فروشی و آدمکشی بر روی سینه های پرکینه شان آونگ شد، مثل غنی رئیس تحقیق، حیات "جفسر" (یا "جپسر")، سردمداران و مستنطقین شرف باخته خاد؛ همکاران علنی و پنهانی شان و همچنان تسلیمی های شناسایی شده در زندان پلچرخی که از انتشار خاطرات زندان بر روی شبکه انترنت (دو - سه تن آنها) شدیداً تکان خورده اند؛ و از اینکه کشتار های دسته جمعی و فاجعه های انسانی و اشکال خیانت و جنایت؛ پستی و رذالت شان در حق زندانیان بیدفاع، شیوه نفوذ اجنت های آنها در میان مخالفین و میتود انواع شکنجه و راه های اعتراف گرفتن از زندانی و ... شان افشاء شده و باز هم بیرحمانه و به طور ضربتی افشاء خواهند شد؛ به وحشت افتاده اند، به طور یقین خواهند گفت: "زندانیانی که خودشان را قهرمانان آزادی افغانستان می پنداشتند از وعده اندکی آزادی در چنبر امر و نهی رقیب های هم قلابه ما نباید "سبب اندکی دلگرمی گذرای" آنها می شد و از کمی دسپلین در زندان خلقی ها نباید ذهن شان را مصروف می ساختند و به راحتی خود می اندیشیدند. ]



گردید. در همین زمینه بین زندانیان به آهستگی گفت و گو صورت گرفت آنان تقلاً داشتند وضع شان را آرام و بی تفاوت نشان دهند؛ مگر این جبون های خود فروخته قادر نبودند بازتاب و انعکاس دلهره و ترس، از قرار گرفتن زیر فرمان خلقی های آدمخوار را در چهره هایشان؛ از انظار پنهان دارند. اینها فکر می کردند (تقریباً درست فکر می کردند) جاسوسی و خبر رسانی و اذیت و آزار و شکنجه فیزیکی و روانی زندانیان به اشکال مختلف که در دایره صلاحیت دیو خاد برای شان میسر بود، و از اینکه در این زمینه دست دراز و آزاد داشتند و از عملکرد خود؛ (یعنی از آن همه رذالت و خیانت و پستی در حق زندانیان) لذت می بردند و خودشان را در چنبر امنیت خاد از گزند زندانیان انتقام گیر مصئون می پنداشتند؛ مگر در اینجا؛ (یعنی در این "بام") که فضاء، فضای دیگر بود، و هوا، هوای دیگر، اینها خود شان را مصئون نمی پنداشتند؛ زیرا که بر فراز پلچرخی دو هوای متضاد در جریان بود، هوای دیو خاد و هوای گلاب زوی آدمخوار (وزیر داخله دولت مزدور). جو سیاسی برای چنین افراد کثیف، اجازه پرواز را - در آن سمت و سویی که آرزو داشتند در جولان شوند - نمی داد. خلقی های علنی، نیمه علنی و مخفی (که اکثریت آنان در دایره حاکمیت خاد جاسوسی و خبرکشی می کردند) حال که در حیطة امر و نهی جاسوس بزرگ روس ("رفیق گلاب زوی") قرار گرفته بودند، از "خوشی در پوست نمی گنجیدند". در پهلوی آرزوی آزادی از زندان که برایشان اولویت داشت، (قسمی که خودشان در میان برخی زندانیان، بارها تکرار می کردند) یک آرزوی دیگر هم داشتند که برای نیل به آن، بی تابانه انتظار می کشیدند، تا خادی های علنی و نیمه علنی و همکاران خاد را در دوره تحقیق، در زندان های صدارت، و در زندان پلچرخی زیر فرمان دیو خاد، که نسبت به آنها "جفاء" کرده بودند، مورد ضرب و شتم قرار بدهند و "آخ" دل های چرکین و پراز کین خود را بکشند. چنانچه در مدت کوتاه، کم و بیش به این آرزو دست یافتند و عده ای از افراد مذکور را تا سرحد مرگ مورد ضرب و شتم قرار دادند که بعداً به تشریح این پدیده نو ظهور در زندان پلچرخی که محبوسان هم دست به چنین کاری زدند، خواهیم پرداخت.

به هر حال، ما همه ایستاده بودیم، نمی دانستیم که زندانبانان خلقی در مورد تقسیمات ما چه تصمیمی اتخاذ خواهند کرد. در هر صورت، هر تصمیمی که اتخاذ می کردند در خدمت تحکیم گامهای نا استوار بادار شان (سوسیال امپریالیزم روس) بود. یکی دوتن خادی نفوذی، یک همکار اطلاعات و یکی دو تن تسلیمی که در میان صفوف زندانیان دیده می شدند، موجی از دلهره و اضطراب عضلات چهره های پلید شان را به لرزه درآورده بود.

### ۳- زندان دایروی، "بلاک ۳"، طبقه اول اتاق بزرگ (پنجره رخ به غرب) :

صاحب منصب خلقی که بعد از نام خوانی به داخل اتاق کار خود، و یا اتاق سربازان رفته بود، از آنجا برآمد و نام یک تعداد زندانی را خواند. آنگاه رویش را به طرف سرباز گشتانده چنین گفت: "یاره را به پنجره ... منزل اول ببر!". نام من هم در ردیف "یاره" (اینها) خوانده شد. زندانیان به عقب سرباز روان شدند. بعد از طی چندین متر در برابر دروازه بزرگ یک قفس - که عیناً مانند "پنجره چپ" بود - قرار گرفتند. سرباز به

نگهبان دروازه اتاق بزرگ ( قفس ) منزل اول گفت ، که دروازه اتاق را باز کند . نگهبان دروازه قفس را باز کرد . ما با تمام خستگی از دروازه دوم داخل پنجره ( قفس ) هم گذشته اسباب و اثاثیه خود را بر کف اتاق نهادیم . در این پنجره شماری از جوانان چپی و تعداد زندانی از سایر جریانات سیاسی نیز دیده می شدند که شمار مجموع شان تقریباً به ۳۰ تن می رسید ( در حالیکه خادی های وطن فروش در همین سلول اضافه از ۲۵۰ زندانی را جای داده بودند ) . به مجردی که جوانان چپی چشم شان به زندانیان تازه وارد ، من جمله به من و یک چپی دیگر ( که نام و مشخصات وی را بکلی فراموش کرده ام ) افتاد ، با شتاب پیش آمدند . بعد از سلام و علیک و جور پرسانی اسباب و اثاثیه هر دوی ما را گرفته در پهلوی توشک های نزدیک "دیره" خود جا بجا کردند [ زندانیان چپ که در یک قسمت اتاق بستره و اثاثیه شان قرار داشت و در همان جا دور یک دسترخوان جمع می شدند به آن محل " دیره " می گفتند ] . یک تن از این جوانان داکتر شفیع عضو سازمان پیکار بود . وی نسبت به تمام رفقای چپ انقلابی با احترام آمیخته با صمیمیت و دلسوزی برخورد می کرد . یک جوان با معاشرت و صمیمی که در رابطه سازمان " آریا " گرفتار شده بود نیز در همین اتاق زندانی بود . چند تن از محصلین پوهنتون که در رابطه سازمان رهائی گرفتار شده بودند و حبس هایشان تعیین شده بود ، نیز در همین اتاق زندانی بودند . حبس این جوانان از پنج سال بیشتر نبود . اینها به گرمی از ما استقبال نمودند . با مهربانی جای آوردند . پیش آمد و برخورد رفیقانه این جوانان که کوله بار سنگین اختلافات سیاسی فی مابین سازمانهای چپ انقلابی را با خود حمل نمی کردند ، و یا حداقل آنهمه مسایل حل نشده را نادیده گرفته بودند ، ما را با گرم جوشی های رفیقانه شان نیروی تازه بخشیدند که این خود نمایانگر تربیه سیاسی سازمانی اینها بود . به گمان اغلب وقت آوردن قره وانه چاشت رسید . جوانان ظرف قروانه را برداشته از اتاق خارج شدند .

[ \* ]

[ \* ] قسمی که قبلاً نیز اشاره کرده ام ، در تمام سلول ها و در تمام بلاک های زندان ، تعامل بر این اصل ارزش فرهنگی جامعه ما ، که ریشه محکمی در تاریخ کهن کشور دارد ؛ استوار بود که زندانیان ، بخصوص جوانان نمی گذاشتند که زندانیان مسن برای آوردن قره وانه و جوال نان خشک که سنگین بود ، بروند . چنین تعاملی را زندانیان در اینجا نیز رعایت می کردند . در بعضی اتاق ها کسانی که بنا بر عللی نمی خواستند برای آوردن جوال "نان سیلو" و یا آوردن ظرف قره وانه پر از غذای طبخ شده بروند ، زندانیان بی پایواز که مسن نبودند این کار را برایشان انجام می دادند که در بدل آن از جانب زندانیان مسن مقدار پول برای شان پرداخت می شد که با خوشی آنرا می پذیرفتند . زندانیان بی پایواز و یا مستمند هم بودند که برای مصارف خود کالاشویی می کردند . از این راه می توانستند علاوه بر حوائج و مصارف خود در زندان ، مقداری پول هم اندوخته ، به فامیل های خود کمک نمایند .

بعد از اینکه نان چاشت را در فضای آگنده از صمیمیت رفیقانه صرف کردیم صحبت های پیرامون مسایل مربوط به زندان و بسا مسایلی که زندانیان با هم صحبت های تازه وارد در میان می گذارند ، گفت و گو صورت گرفت . به یاد دارم که در همان روز اول نوبت تفریح و هواخوری این اتاق رسید ، همگی آماده برای رفتن به صحن مثلث - در واقع حویلی یا حیاط آن بلاک - شدیم . در مثلث با شمار زندانیانی که از اتاق عمومی طبقه اول [ که از محیط دایره کلان آغاز و به محیط دایره کوچک پایان می یافت و اطلاعات زندان قبل از ۱۲ حوت ۱۳۶۲ بیش از ۴۰۰ زندانی را در آن حبس کرده بودند ] برای تفریح بیرون کشیده شده بودند ، آشنا شدیم . از طریق آنان اطلاع یافتیم که خلقی ها زندانیان را به چهار کتگوری تقسیم کرده اند : زندانیان از یک سال تا پنج سال حبس باید در طبقه اول ؛ از ۶ سال تا ۱۰ سال حبس در طبقه دوم ؛ از ۱۱ سال تا ۱۵ سال حبس در طبقه سوم و از ۱۶ سال تا ۲۰ سال حبس باید در طبقه چهارم جای داده شوند [ این طبقه بعد ها به " منزل ۱۶-۲۰ ها " معروف شده بود ] . شماری از زندانیان تازه وارد را در اتاق های هر چهار طبقه - مطابق کتگوری تعیین شده - جابجا کرده بودند .

زمانی که تفریح ما به پایان رسید بار دیگر همه بسوی دخمه های سرد و مرطوب برگشتیم . در این پنجره که در طبقه اول و در وتر زندان دایروی موقعیت داشت ، بسیار سرد بود . پرنده تاریکی بار دیگر بر فراز زندان بال های سیاهش را پهن کرد . شب فرا رسید . از شدت خستگی ناشی از انتقال و تغییر جای ، همچنان هیجانان ناشی از گرمجوشی جوانان انقلابی و صمیمیت صادقانه و رفیقانه آنان ، خواب زود تر به سراغم آمد .

#### ۴- خاطرات پانزده روز در "پنجره بزرگ" ، با جوانان چپ انقلابی :

گذشت نخستین روز را چندان احساس نکردم . در روز دوم اقامتم در این پنجره ، تصمیم گرفتم کمی به خود برسیم و گرد و خاک کوچ کشی را از خود دور نمایم . به همین سبب از جوانان اتاق پرسیدم : " یک سطل آب گرم را چطور دست یاب می توانم ؟ " . درست به خاطرمانده داکتر شفیع که در آن سال تقریباً ۲۶ سال داشت ، یک سطل آب داغ را چگونه تهیه کرد . این جوان که مثل سایر داکتر های طیف چپ انقلابی ( منهای یک تن داکتر تسلیمی ) با تمام زندانیان رفیقانه و با گرمی و مهربانی برخورد می کرد . با وجود اصرار من ، که می خواستم سطل پر آب را تا تشناب ببرم ، وی نگذاشت ، خودش این کار انجام داد . از تشناب که برگشتم ، دیدم که رفقای جوان هر کدام کتابی در دست دارند و مشغول مطالعه اند . در دست یکی از آنان که متأسفانه اسم وی به خاطرمانده ، کتاب ( دولت و انقلاب ) اثر معروف لنین را دیدم . دیدن این اثر داهیهانه در دست این جوان ( ... ) مرا علاقمند به صحبت بیشتر با وی نمود . جوان محصل در برابر پرسش من ، با احترام آمیخته با مهربانی گفت که محصل سال دوم فاکولته اقتصاد می باشد ، - بر خلاف رای پدرش که داکتر دندان بود - روی علاقه ای که به اقتصاد داشت ، شامل آن فاکولته گردیده بود . و اضافه کرد که به ( دولت و انقلاب ) قبل از گرفتاری علاقه داشت و حالا که زندانی شده ، علاقه اش بیشتر از پیش شده ؛ مگر زمانی که آنرا مطالعه می نماید از متن آن چیزی دستگیرش نمی شود . از وی پرسیدم که این اثر در داخل سازمان - در حلقه - تان

تدریس می شد. در پاسخم چنین گفت: "چند ماه از رابطه ام با سازمان سپری نشده بود که گرفتار شدم". این جوان علاقه زیادی به این اثر نشان می داد. از وی و داکتر شفیع پرسیدم وضع اتاق را از لحاظ مراقبت و نظارت عوامل اطلاعات چگونه ارزیابی می نمائید، قسمی که دیده می شود تمام زندانیان جوان سرگرم مطالعه آثار مترقی اند. کاملاً به یاد دارم که وی و دیگران گفتند: "در این اتاق، ما کدام حرکت مشکوک را تا کنون ندیده ایم که دال بر فعالیت اینها (جاسوس ها) کند". من هم با خود اندیشیدم "حال که حبس همه زندانیان تعیین شده و شبکه اطلاعات خاد هم سرگرم گیر و دار نقل و انتقالات بوده نه تنها فعال نیست؛ بلکه در اضطراب و تشویش به سر می برند و اگر هم احیاناً فعال شده باشند راپور هایشان را بگونه ای به خاد یعقوبی انتقال میدهند و عوامل اطلاعات وزارت داخله (به شمول زندانیان خلقی که تعداد شان کم نبود) به همین سبب تا کنون فعال نشده اند، پس می شود بدون دغدغه خاطر به کار سیاسی و روشنگری در میان زندانیان جوان پرداخت". متکی بر همین ارزیابی، به این جوان ( ... ) پیشنهاد کردم: "اجازه بده هر دو با هم یکجا این اثر را مطالعه نمائیم و ببینیم چه برداشتی از آن می نمائیم". وی با خرسندی و تشکر پذیرفت. از آنروز تا روز ۱۴ و یا روز ۱۵ ماه حمل ۱۳۶۳ که در آن اتاق بودم ... بدون تشویش از انتقال به سلول دیگر، این اثر را روزانه (از یک تا دو بار) با او یکجا مطالعه می کردم. گاهی یک جمله، و زمانی یک پاراگراف را برایش تفسیر و تشریح می نمودم. از اینکه می فهمید لنین در این اثر بزرگ بار دیگر به روی خصلت طبقاتی دولت، که مارکس آنرا مطرح کرده است، و بعداً اپورتونیست های راست بین الملل دوم آنرا به دست فراموشی سپرده بودند، دوباره تأکید می نماید، و تئوری اپورتونیست ها را که دولت سرمایه داری مدرن را دولت خلقی می خواندند، رد نمود و ... فکر می کنم تا اخیر فصل سوم دولت و انقلاب را با این جوان یکجا مورد بحث و گفت و گو قرار داده بودم که به خاطر انتقال زندانیان دارای حبس "۱۶-۲۰" به طبقه چهارم نا تمام ماند. وی از اینکه به محتوای کتاب پی می برد، ابراز خرسندی می نمود.

در داخل سلول جر و بحث های میان جوانان در رابطه با سازمان های شان، همچنان در رابطه با چگونگی گرفتاری و تحقیق و شکنجه های وحشیانه ای که جلادان خاد بر آنها اعمال کرده بود، سخن می زدند. جر و بحث ها روی مسایل تجاوز و دفاع، مقاومت اکتیف و نقش اخوان وابسته به امپریالیزم جهانی و سایر نیرو های ملی - دموکرات در جنگ مقاومت، همچنان پیرامون انقلاب و خصلت و وظایف آن در شرایط کشور های تازه اشغال شده، و یا کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و نیمه فئودال، و بسا مسایلی مورد علاقه صورت می گرفت که مایه دلچسپی و دلگرمی من می گردید. در بحث هایشان اشتراک می کردم و تا حد فهم و احاطه کم و بیش ایدئولوژیک - سیاسی بالای مسایل مورد بحث، به سوالات شان پاسخ می گفتم. سوالات جوانان بیشتر پیرامون چگونگی تغییر شوروی از نظام مردمی سوسیالیستی به نظام سرمایه داری دولتی، و تئوری سه جهان و صحت و سقم آن دور می زد. کاملاً به خاطر دارم که در رابطه به سوال اینها که چرا شوروی از نظام مردمی به نظام سوسیال امپریالیستی استحال کرد، مطالب ذیل را با آنها در میان گذاشته بودم:

زمانی که عناصر بورژوازی در درون حزب کمونیست شوروی خزیدند و اندیشه مالکیت خصوصی را با خود در درون حزب انتقال دادند؛ یعنی در حلقاتی که خود مسئولیت کار سیاسی آنرا به عهده داشتند، و در سایر حلقات حزبی، با شگرد های مختلف، عمدتاً رویزیونیسم را تبلیغ و ترویج کردند [مزید بر آنکه - بنابر گفته

مارکس - " نیروی عادت " شکل گرفته در نظام بورژوازی قبل از انقلاب در بخش های حزب که تا آن زمان زودنه نشده بود و با ریشه های عمیقی که در وجود آنان داشت ؛ همراه با اشاعه مودیانه شیوه تفکر ایدئالیستی بورژوازی - در عرصه های مختلف سیاسی ، نظامی ، اقتصادی و فلسفی - زمینه ساز پذیرش سیستم رویزیونیزم خروشی [ در واقع ثئوریسین اصلی این سیستم مخرب سوسلوف بود ] درحزب بلشویک اتحاد شوروی گردید ؛ که تز های تدوین شده رویزیونیزم مبتنی بودند بر "گذار مسالمت آمیز" [ که یگانه مثال آنرا در شیلی برایشان خاطر نشان ساخته از کودتا ارتش - این رکن مهم و اساسی ساختار دولت - که با هزار و یک تسمه به امپریالیزم امریکا وصل شده بود - بر ضد پروفیسر سالوادور آلنده رئیس جمهور انتخاب شده در پارلمان آنکشور ، برایشان توضیحات دادم که ضد انقلابی بودن این تز برای آنانی که فریب راه گذار مسالمت آمیز از طریق پارلمان را خورده بودند ؛ بعد از کشته شدن آلنده و برقراری دیکتاتوری فاشیستی در آن کشور برملا شد ] ؛ "مسابقه مسالمت آمیز" [ در تمام عرصه ها ، بخصوص سیستم تکنولوژی کیهانی که شوروی در آن سال ها به مراتب از امریکا پیش رفته بود ، و از جانب رویزیونیست ها و رویزیونیست های خلق و پرچم تبلیغ می شد که زمانی مردم جهان به مقایسه دو نظام ؛ یعنی نظام سوسیالیستی در اتحاد شوروی و سیستم سرمایه داری در امریکا بپردازند ، آنگاه به پیشرفت شتابان علوم ، بویژه تکامل تکنالوژی و امور اجتماعی نظام سوسیالیستی در اتحاد شوروی سوسیالیستی باورمند شده از دادن رأی به نمایندگان سرمایه داری در پارلمان و سایر نهاد های دموکراتیک کشور خودی ؛ خود داری نموده نماینده های واقعی خود شانرا به پارلمان خواهند فرستاد ، تا دولت را نه از راه قهر و زور ؛ بلکه به شیوه مسالمت آمیز ( مبارزه پارلمانی ) به دست آورده ، جامعه را در تمام عرصه ها ، با ریفورم و تکامل تدریجی به بلندای تمدن خواهد رساند و... ] ؛ "همزیستی مسالمت آمیز" [ که بر مبنای این تز ، مردم نباید از طریق قهر و زور ( یعنی انقلاب ) دولت های وابسته و یا دست نشانده را در کشور های خود سرنگون نمایند ، چرا که بورژوازی امپریالیستی هار شده به اقدامات نظامی متوصل می گردد ، به اشغال آن کشور مبادرت خواهد ورزید و در برآیند هرگاه قدرت نظامی شورا ها جلو تجاوز و اشغال ارتش های امپریالیستی را بگیرد ، تصادم میان دو ابر قدرت ؛ یعنی امریکا و شوروی به جنگ هسته ای منجر شده جهان به پرتگاه نابودی کشانده خواهد شد . از همین منظر نباید فکر تصرف قدرت حاکمه از طریق قهر و زور انقلابی را در ذهن پرورش داد ] ؛ در مورد تز رویزیونیستی " حزب تمام مردم " و " دولت عموم خلق " همچنان درس های بسیار آموزنده لنین در مورد دولت و انقلاب را در رابطه با دو تز اخیر الذکر مطرح نمودم . تجدید نظر در پنج اصل که بنابر اصول مارکسیزم - لنینیزم واندیشه مائو تسه دون تفسیر و بر همین مبنای عمل می شد . هکذا در زمینه تقویه سکتور دولتی و تحدید سکتور خصوصی که رویزیونیست های مزدور در کشور ما از کاربرد آن دم می زدند ؛ صحبت نمودم و توضیح کردم که تجدید نظر درهمین عرصه و احیای تدریجی مالکیت خصوصی در ساحات تولید اشتراکی "کلخوز" و "سوخوز" درشوروی [ و کمون های پرنفوس چندین ملیونی "داجای" و "داجین" در جمهوری توده ای چین ] همه و همه در یک مسیر به راه افتاد ( که تأیید کننده و پشتیبان معنوی این همه عرصه ها ، همانا فلسفه رویزیونیستی بود که تجسم فلسفی آنرا در احیای کلیسا و جمع آوری پرده های گردگیر از روی چوکی و تریبون کلیسا های متروک و قفل شده در سراسر اتحاد شوروی سوسیالیستی دید ) . و در برآیند رویزیونیزم ( تجدید نظر ) در تمام پیکره ها و فراز های تذکار یافته

فوق منجر به استحاله ساختمان سوسیالیزم به ساختار سوسیال امپریالیستی در شوروی گردید. و زمانی که این مأمول خاینانه و تباه کن به قوام و نضج معینه خود رسید. آنگاه در کلیه زمینه ها - ایدئولوژیک، سیاسی، فرهنگی، سیاست اقتصادی و سیاست نظامی و فلسفه با شدت و با سرعت تجدید نظر پدیدار گردید. و حرکت از صدور سرمایه به کشورها، به تجاوز عریان کشیده شد. و افغانستان در گام نخست از جانب ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی اشغال گردید (البته قبل از افغانستان، تجاوز به چکسلواکیا صورت گرفته بود). و توضیح دادم بر مبنای خیانت خروشف - سوسلوف و سایر رهبران حزب کمونیست شوروی، احزاب کمونیست در سراسر جهان به انشعاب کشیده شدند. و از نقش بس مهم رفیق مائو در افشای رویزیونیزم شوروی مطالبی را که در ذهن داشتم با آنها در میان گذاشتم.

همینطور در زمینه "تئوری سه جهان" که در آن سالها مورد بحث محافل سیاسی (بخصوص حلقات طیف چپ انقلابی جهان) قرار گرفته بود، و پیرامون درستی و یا نادرستی آن صحبت های داغی صورت می گرفت که من هم با درک و تحلیلی که در زمینه داشتم؛ توضیحات مبتنی بر مفهوم همین متن زیرین را غرض آگاهی نیروهای بالنده جوان در آن اتاق زندان ارائه نمودم:

بعد از اینکه عوامل بورژوازی خزیده در سطوح مختلف حزب کمونیست چین (تا سطح رهبری) با اشاعه مخفیانه رویزیونیزم در درون حزب کمونیست چین، رده ها و رگه های حساس آن حزب را با زهر رویزیونیزم خروشفی مسموم ساختند و در تدارک غصب قدرت سیاسی - نظامی از طریق کودتا برآمدند، بر مبنای همین سیاست رویزیونیستی به این باور ضد انقلابی تمکین کردند که: فعل و انفعالاتی در اوضاع بین المللی و سیاست کشورها، بخصوص کشور های امپریالیستی رخ داده است، که این امر خطیر به ناچار صرف بندی تازه ای را در زمینه نیروهای سیاسی ایجاب کرده است. بنا براین، جنبش بین المللی کمونیستی وظیفه خود می داند تا استراتژی های نوینی را برای پرولتاریای جهانی و خلق های مظلوم و ستمکش تدوین کند. در اساس این تئوری ارتجاعی را بر پایه این تز استوار کردند که "دوران تاریخی برای کسب استقلال و آزادی ملی اساساً پایان یافته و مسئله مرکزی برای جهان سوم حفظ استقلال به شمار می رود". از نقطه نظر رویزیونیست های چین، نیل به این هدف از راه مبارزه با دو ابر قدرت امریکا و شوروی در کلیه زمینه های اقتصادی و سیاسی محتمل و ممکن نیست؛ مگر اینکه تقسیم بندی جدیدی در بازیافت نیروهای سیاسی در سطح جهان صورت بگیرد. همان بود که "تئوری سه جهان" شکل گرفت و برای نخستین بار در مجله "پیکینک ریویو" [۱] به دست نشر سپرده شد. که در این تقسیم بندی ضد انقلابی و ماهیتاً ارتجاعی، امپریالیزم کهنه پیخ انگلستان و سایر کشور های اروپای غربی و جاپان، "جزو" جهان دوم " قلمداد شدند. طبق ادعای رهبران خاین به انقلاب چین و انقلاب جهانی، آنها بر خطر روز افزون جنگ جهانی از جانب دو ابر قدرت امریکا و شوروی که در کتگوری جهان اول جای داده شده بودند، تأکید می کردند. و به اصطلاح "جهان دوم"؛ یعنی اروپای غربی و جاپان را در زمره متحدان کشورهای "جهان سوم" به شمار می آوردند. رویزیونیزم رهبران چین، کشور های جهان سوم را نیروی عمده مبارزه با امپریالیزم و هژمونیزم ابر قدرت ها قلمداد می کرد و "تا جایی که به خطوط اصلی و ماهیت و جنبه غالب آنها مربوط می شد، آن کشورها را مترقی می دانست". بر پایه همین نگرش رویزیونیستی، مبارزه آزادی بخش ملی جای خود را به ضرورت

حمایت مردم کشور های جهان سوم از رژیم های مرتجع و وابسته می سپرد . این ارزیابی عملاً " طرح پیشنهادی خط مشی جنبش بین المللی کمونیستی " سال ۱۹۶۳ را که به تعقیب نشر " نه تفسیر از نامه های سرگشاده حزب کمونیست شوروی " چاپ گردید ؛ ملغی نمود . چین اساس سیاست خارجی خود را که بر زمینه انقلاب پرولتاریا و خلق های ستمدیده در عصر امپریالیزم ، ریخته شده بود ، بر پایه مبارزه کشور های جهان سوم و دو ابر قدرت ، تفسیر ، توجیه و استوار کرد . برداشت رهبران خاین چین در جمع بندی و ارزیابی دو ابر قدرت بر این اساس فورموله شده بود که « خطر شوروی در تهدید صلح جهانی و کشاندن آن به جنگ اتمی ، بیشتر از خطری بود که از جانب امریکا بشریت را تهدید می کرد » . این طرز برداشت به تدریج به گرایش اصلی در ارزیابی رهبران چین از مسایل و اوضاع بین المللی تبدیل شد . رویزیونیست های چین این تئوری ضد انقلابی ؛ یعنی تئوری "سه جهان " را به گونه ای به مائو تسه دون نسبت می دادند که به زودی کذب آن از جانب نیروی های انقلابی در سراسر جهان بر ملا گردید . [۱-ب]

۱۴-۱۵ روز بودیم در میان جوانانی که از خصایل دغلبازی و ریاکاری و دو رویی زندانیان چپ نما و تسلیمی های در ظاهر "حق به جانب" و به اصطلاح "منتقد از مارکسیزم لنینیسم و اندیشه مائو " [ مثل داکتر احمد علی ؛ کوچکترین اثری در آنها مشاهده نمی شد ؛ از جمله روز های فراموش ناشدنی ایام زندانم به شمار می رود . در مدت کمی که با آنها در یک اتاق بودم ، سنگینی و درجاردگی روزهای طولانی زندان را چندان احساس نمی کردم .

جوانی که با وی یکجا دولت و انقلاب را مرور می کردیم ، یکی دو بار تا پشت دروازه طبقه چهارم همین بلاک به دیدنم آمد و از من خبر می گرفت .

## ۵- جریان انتقال زندانیان ( ۱۶ - ۲۰ ) به منزل چهارم :

۱۴ و یا ۱۵ ماه حمل سال ۱۳۶۳ بود که یک ضابط خلقی بی مقدار وارد سلول ما شد . لستی در دست وی دیده می شد . این مزدور چکمه هایش را بر روی بستر زندانیان - به سان سربازان خاد - نگذاشت . با احتیاط خواست به زندانیان بفهماند که در زندان خلقی ها که می خواهند گویا اشتباهات گذشته شانرا با چنین اداء و اطوار مهربانانه و اکت و تمثیل احترام گذاشتن به کرامت انسانی و رعایت حقوق حقه زندانیان ، جبران نمایند ؛ با لحن ملایم چنین گفت : " نام های کسانی را که می خوانم کالای خوده جمع کرده آماده حرکت شوند " . بعداً شروع کرد به نام خوانی ... در میان اینها نام من و سه چهارتن دیگر خوانده شد . بعداً به سرباز امر کرد : " این ها را به داخل مثلث بُبر ! " خودش از اتاق خارج شد . زندانیان جوان و پیشاپیش آنان داکتر شفیع ، اسباب و اثاثیه ام را جمع و جور کرد . جوانان زندانی از این تغییر و تبدیل آنی بسیار ناراحت شده بودند . بعد از خدا حافظی و بغل کشی اتاق را ترک گفتیم . از پیچ و خم دهلیز زندان دایروی که عبور کردیم ، وارد حویلی مثلث گونه شدیم . میدان یا حیاط هر بلاک به شکل مثلث ( هندسی ) احاطه شده بود . زندانی زمانی که در میان مثلث می ایستاد و سرش را به جانب آسمان نیلگون بلند نگهمیداشت ، آسمان را مثل یک قطعه عکسی به رنگ نیلی در داخل قاب مثلث متساوی الساقین بریده شده می دید ، ارتفاع قاب یا چوکات این تصویر سه

ضلعی را ، تعمیرات چهار طبقه ای در سه جهت می ساخت . تو گویی استعمار روس از تمام هستی و زیبایی هایش ، زندانیان افغان را فقط سزاوار تماشای همین عکس آسمان شفاف و نیلگون با چوکات سه طرفه و چهارطبقه بی اش دانسته بود ؛ نه بیشتر از آن .

جریان انتقال زندانیانی دارای حبس ابد ( از ۱۶ الی ۲۰ ) و کمتر از آن ، از تمام بلاک های مربوط به همین زندان دایروی جریان داشت . شمار زندانیان به داخل مثلث هر دم بیشتر شده می رفت . در حدود ۱۲۰ یا ۱۳۰ نفر در همین مثلث انتقال داده شدند [ بعداً شمار زندانیان در طبقه چهارم تا ۲۲۰-۲۳۰ نفر رسید ] . در این جریان تعداد زندانیان چپ انقلابی و چپ نما ها را دیدیم که با اسباب و اثاثیه شان در داخل مثلث ایستاده بودند . در چهره هر کدام آثار خستگی ناشی از نقل و انتقال - از مسافه های دور و نزدیک - دیده می شد . مدتی گذشته بود ، متوجه شدم مردی باریک اندام ، متین ، بلند قد ، با چهره گندم گون ، نامم را با آواز بلند گرفت و به طرفم آمد . من این رفیق را که خیلی خوش برخورد بود ، قبلاً ندیده ؛ اما نام وی را شنیده بودم . به هر رو من هم با صمیمیت با این رفیق دست داده جور بخیری نمودم . وی بیدرنگ خودش را معرفی کرد ( این رفیق ، سر معلم صاحب قادر خان عضو سازمان پیکار بود ) ، با هیجان آمیخته با دو دلی گفت : " توخی صاحب کوشش کنیم باهم یکجا باشیم " . با خوش رویی آمیخته با دلوپسی پیشنهادش را تأیید کردم و کوچ و بارم را نزدیک وی آوردم و منتظر نام خوانی شدم .

دلوپسی ام از این سبب بود که مبادا سر معلم صاحب هم در سند تسلیمی خیانت به مردم و خدمت به استعمار را امضاء کرده باشد که در این صورت گزاره با چنین رفیقی - در یک سلول - چه مشکلاتی را در آینده بار خواهد آورد . از اینرو با شتاب و بدون در نظر داشت شرایط و حالات روانی یک رفیق زندانی که خستگی نقل و انتقال وی را مانند سایر زندانیان درهم کوبیده و هنوز بخش مهم این نقل و انتقال که همانا جابجایی در سلول های منزل چهارم بود ، انجام نیافته - با بی ملاحظه گی و عدم دقت از وی پرسیدم : " سر معلم صاحب ! شما هم در سند تسلیمی امضاء کرده اید ؟ " [\*] این رفیق بامعاشرت که انتظار چنین سوال بی موقع را در این حالت از من نداشت ؛ به شدت تکان خورده دگرگون شد . وی نخواست با خشونت و زشتی به پاسخم پردازد ، با وجود خویشتن داری موفق نشد خشم اش را پنهان سازد . با آواز بلند که تحکم

[\*] قبلاً از رفقا شنیده بودم: " اعضای رهبری سازمان پیکار در زندان تماماً در سند تسلیمی امضاء کرده و در زندان بر اساس همان سند تسلیمی به نفع نیرو های متجاوز شوروی فعالیت می کنند " . بعد ها از زبان شمار زیاد زندانیان ( از طیف های مختلف ) شنیدم که برای حکیم توانا و دو برادر فضل کریم و فضل رحیم و دو سه تن دیگر اطلاعات زندان در داخل یکی دو سلول - در " بلاک ۳ " و یا " بلاک ۵ " - میز و چوکی و سایر ساز و برگ دفتر را گذاشته و آنها به نفع دولت دست نشانده و اشغال کشور در میان زندانیان فعالیت سیاسی - اطلاعاتی می نمایند ( بعد ها ثابت شد که این گپ و گفت تبلیغ سوء اطلاعات زندان نبوده ؛ بلکه انعکاسی از واقعیت عینی عملکرد ظاهری سه تن مشخص بود که در بالا از آنها نام برده شد . ]



یک معلم منضبط و با اتوریته را در هنگام تدریس شاگردان تداعی می کرد ، در جوابم چنین گفت : " توخی صاحب ! حالی وقت این سوال ها نیست ، باز گپ می زنییم " . من از اینکه شتاب و بی ملاحظه گی نشان دادم ، احساس خجالت نمودم . به هر رو ، درست به خاطر ندارم چه مدتی سپری شده بود که صاحب منصب خلقی وارد مثلث شد [ فکر می کنم ضبطو خان خلقی بود که قبلاً قومندان " بلاک ۲ " بود ، و در دوره تره کی - امین هم در همین زندان به وظیفه آدم کشی اشتغال داشت ] ، و با آواز بلند صدا کرد : خاموش باشیم تا وی نام کسانی را که می خواند در نزدیک دروازه مثلث رفته در آنجا ایستاده شوند . شماری از زندانیان که اسم شان خوانده شد ، با اسباب و اثاثیه شان در همان جا رفته ایستاده شدند . بعد از اینکه نام چندین نفر را خواند ، امر کرد که سرباز زندانیان را با خود ببرد . در میان این ها اسم قادر خان و نام من هم گرفته شد . سرانجام سرباز کار کشته امر کرد که به دنبال او حرکت نمائیم . از مثلث که خارج شدیم به طرف زینه دور خوردیم . پته های زینه را از پی سرباز با عجله پیمودیم . بر روال معمول هرکی در فکر آن بود ، اگر شود اسباب و اثاثیه اش را در کوته قفلی های دور تر از تشناب بگذارد ، و آن جا را به اصطلاح " تصرف " کند . کوته قفلی های هر چهار طبقه قسمی که بعداً آنها را حساب کردیم ، به ۲۰۸ سلول می رسید . این نوع انتقال - بسیار حقارتبار - بر ذهن زندانیان اثرات بس ناگواری به جا گذاشت . به هر جان کندن بود خود را به طبقه دوم رساندیم ، و از آنجا به طبقه سوم و سر انجام به طبقه چهارم رسیدیم .

ساختمان این طبقه و سه طبقه پایین آن از داخل به شکل نعل اسپ می باشد . دروازه بزرگ این طبقه که باز می شد رو بروی آن در مسافه یک متر و پنجاه سانتی دیوار بود . زندانی اگر به طرف راست می پیچید بعد از سه متر که به طرف چپ برمی گشت ، در برابر خود دهلیزی را می دید که طول آن در حدود ۵۵ متر و عرض آن چیزی بیشتر از دونیم متر بود . به طرف دست چپ ۲۶ کوته قفلی بود ، دو کوته قفلی اولی را برای تشناب جان شویی و " رفع حاجت " تخصیص داده بودند . به طرف راست دیوار ضخیمی ساخته شده بود که پنجره های متعدد ، در فاصله های معینی یک متر و نیم بلند تر از سطح دهلیز کشیده شده بود که نور آفتاب از بین آنها عبور نموده به داخل دهلیز و قسمتی از کف کوته قفلی ها می تابید . در داخل هر کوته قفلی که گنجایش سه توشک را داشت و جای خالی آن در حدود نیم متر مربع می شد ، سه تن زندانی می باید زندگی می کردند . بعد ها بر روی دهلیز نیز زندانیان را جای داده بودند . توشک های آنها طوری قرار داشت که سرشان به طرف دیوار و پای شان به جانب کوته قفلی بود . فاصله توشک آنها با دروازه کوته قفلی تقریباً ۴۰ سانتی متر بود که از آن باریکه ، زندانیان رفت و آمد می کردند . پشت دیوار کوته قفلی بیست و ششم خالی بود ؛ زیرا که دیواری آنها از کوته قفلی های طرف چپ همین طبقه جدا ساخته بود . هر زندانی به مجرد گذشتن از دروازه بزرگ که رو بروی آن دیوار بود ، اگر به طرف راست می پیچید ، بعد از مسافه سه متر به طرف چپ دور می خورد عین نقشه ای را که در طرف چپ دیده بود ، در این طرف هم آنها دیده می توانست .

توضیحات

[ A ] - مؤسسه تحقیقاتی ( Widrow Wilson ) رساله ای بنام ( KGB in A fghanistan ) بتاريخ ۲۲ فبروری ۲۰۰۳ از زبان روسی به زبان انگلیسی ترجمه نموده که نام های شماری از افغان هایی که از جمله اعضای خارجی سازمان امنیت شوروی ( KGB ) بودند در آن درج شده است . نویسنده این کتاب (واسیلی میتروخین Vasili Mitrokin ) یک کارمند ارشد اسبق KGB که مسئولیت آرشیف و نگهداری اسناد را در مرکز KGB در مسکو به عهده داشته، تهیه شده است واسیلی میتروخین در سال ۱۹۹۲ با شش بکس اسناد محرم KGB به لندن پناهنده شد و در سال ۱۹۹۹ کتابی را هم تحت عنوان " شمشیر و سپر: آرشیف میتروخین و تاریخ محرمانه KGB " به چاپ رساند. قرار معلوم این لست کامل نیست ، همان هایی که درلست چاپ شده این اجنت روسی می باشند قرار ذیل است :

۱- نورمحمد تره کی با کود نام "نور" در سال ۱۹۵۱ در خدمت KGB در آمده است . و در جریان فعالیت هایش در KGB با آقایان ساگادیف، کوزلوف، فیدوسیف، سپیریدونف، کوسترومین و پیتروف در ارتباط بوده است. بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ نام رمزی تره کی به "دیدوف" تغییر یافته است . ببرک کارمل با نام رمزی "مارید" با KGB فعالیت میکرده است

- |                   |                                   |
|-------------------|-----------------------------------|
| ۲- ببرک کارمل     | نام مستعار ( مارید " Marid " )    |
| ۳- حفیظ الله امین | با نام رمزی " کازم "              |
| ۴- عبدالقادر      | با نام رمزی "عثمان"               |
| ۳- محمود بریالی   | نام مستعار ( شیر )                |
| ۴- جیلانی باختری  | نام مستعار ( رقص " Rakkas " )     |
| ۵- صمد ازهر       | نام مستعار ( فاتیک " Fatekh " )   |
| ۶- گلاب زوی       | نام مستعار ( مامد " Mamad " )     |
| ۷- محمد رفیع      | نام مستعار ( زیروز " Ziruz " )    |
| ۸- دستگیر پنجشیری | نام مستعار ( ریچارد " Richard " ) |
| ۹- شاه محمد دوست  | نام مستعار ( پیرز " Piers " )     |
| ۱۰- مقام عزیز،    | نام مستعار ( علی " Ali " )        |

و حال این قلم به این نتیجه می رسد که :

هرگاه نویسنده این کتاب [ واسیلی میتروخین Vasili Mitrokin ] بنا به دستور سازمانش ( KGB ) پناهندگی تاکتیکی به انگلستان داده باشد ، در چنین صورتی نام سایر جواسیس افغانی تبار خود ، یعنی اعضای باند خلق و پرچم و خاد را که تا اکنون در خدمت KGB قرار دارند - زمان مصرف شان به سر نیامده است - به سازمان جاسوسی انگلستان (MI6) نداده است . هر گاه پناهندگی اجنت روسی به انگلستان صادقانه بوده باشد ، در چنین صورتی اسمای سایر اجنت های روسی ، مثل جفسر و اسحاق توخی و ... را که زیر

پوشش "حزب دموکرات خلق" فعالیت می نمودند به سازمان جاسوسی انگلستان MI6 داده است و سازمان نامبرده بنا بر ملحوظات سیاسی- اطلاعاتی اجازه افشای بقیه را به پناهنده روسی (واسیلی میتروخین Vasili Mitrokin) نداده است. و اگر اجازه افشای آنان را به وی می داد، مسلماً نام **احمد شاه مسعود**، **اسحاق توخی**، **اسحق کاوه**، **جفسر**، **یار محمد**، **قانونی**، **فهمیم** و .... درج کتاب نامبرده می شد. [مأخذ: نگاشته حکیم نعیم]

[ ۱ ] زمانی را کاملاً بخاطر دارم که در داخل سازمان رفیق بادانش ما ( بهمن ) که در زیر شکنجه های دژخیمان خاد اسطوره آفرید ، تئوری سه جهان ( ترجمه شده از پیکنگ رویو - چاپ چین ) را در داخل حلقه آموزشی می خواند و بحث روی آن صورت می گرفت . زمانی که از خواندن آن فارغ شد ، اولتر از همه ، از من پرسید : " رفیق نظرت در مورد این تئوری چیست ؟ " . من که آرزو داشتم با شتابی روشنفکرانه اولتر از همه نظرم را در مورد بیان نمایم . این تئوری را ارتجاعی و ضد انقلابی خواندم ، و نکته ای که بر آن پافشاری نمودم ، این بود که تئوری سه جهان ساخته و پرداخته دین سیاوپین می باشد که به نام مائو تسه دون بیرون داده شده ... ، سایر رفقای حلقه ، همچنان نظرات شان درمورد ضد انقلابی بودن این تئوری را با صراحت بیان کردند . به هر رو ، رفیق بهمن همچنان نظرات حلقه را مورد تأیید قرار داد . من از رفیق بهمن پرسیدم که نظر "سر سفید" در زمینه چیست ؟ [ رفقا رهبر سازمان را در حلقه به همین اسم و رسم یاد می کردند ؛ مگر رفیق بهمن صرفاً با گرفتن نام اصلی وی با اضافه پسوند خان ( هادی خان ) یاد می کرد و بعضاً به جای "هادی خان " ، " داکتر" خطاب می نمود ] زنده یاد بهمن با اندکی مکث اظهار داشت :

« "هادی خان" تا کنون این تئوری را ضد انقلابی ارزیابی نکرده ، نظرش این است که باید منتظر بود تا قضایا روشن شود و اسنادی در زمینه به دست ما برسد ! » .

چند ماه بعد زمانی که رهبر ساوو، رفیق بهمن ، رفیق لطیف محمودی و دو رفیق دختر از فامیل وی ( دوکتور صدیقه محمودی فرزند داکتر عبدالرحمن محمودی فقید و زاهده محمودی خواهر زنده یاد لطیف محمودی ) و رحیمه توخی در خانه حضور داشتند ، در رابطه همین تئوری ، بحثی باز شد . رفیق بهمن ، من ، رفیق لطیف بر این امر پافشاری کردیم که مدتها از نشر این تئوری ضد انقلابی سپری شده و ما تا کنون در رد آن کدام نوشته ای بیرون نداده ایم . " سرسفید " ما که بعد از چند ماه به همان نتیجه ای که کادر های سازمان رسیده بود ، باور مند شده بود ؛ نظرش را اینچنین بیان کرد : " باوجود ضدانقلابی بودن این تئوری ، ما روی این دلیل ( .... ) نباید در زمینه سندی بیرون بدهیم " .

من ، آن دلیلی را که ایشان در زمینه ( رد تئوری سه جهان با نوشته ای از ساوو بطور رسمی ) پیش کشید ، بنا بر ملاحظاتی در اینجا نمی توانم پیشکش جنبش انقلابی کشور نمایم . جای اصلی چنین دلیلی در اثری که در نظر دارم آنرا به پایه تکمیل برسانم ، یعنی " بر سازمان ما ساوو چه گذشت " می باشد . و اما در این مجال تلویحاً بدان اشاره می نمایم که : بر مبنای همین تز معامله گرانه و ماهیتاً اپورتونیستی ( دلیل عدم نشر رسمی نظر سازمان در مورد رد تئوری سه جهان ) ، سه و یا چهار سال بعد از بدام انداختن اعضای مرکزی [ توسط دو تن ] و اعدام شش تن رفقای مرکز که بر ضد این تئوری موضع داشتند ؛ یک حرکتی بسیار ننگین و

شرم آور و ... از جانب شخص رهبر ساوو در خارج از کشور ( ساووی که بعد از به دام انداختن و گرفتاری رفقای مرکزی و شمار زیادی کادر های برجسته سازمان ، نه کدام ارزش مبارزاتی و نه کدام اعتبار انقلابی برای سازمانهای انقلابی و مردم داشت ) صورت گرفت که موجب ناراحتی و برافروختگی شدید سازمان های چپ انقلابی طور اخص و هواداران شان طور اعم گردید . در همان سال ، در زمینه این افتضاح که رهبر سازمان شخصاً مبتکر آن بود " انتقاد آبکی " از جانب وی در یکی از نوشته هایش صورت گرفت که " عذری بود بدتر از گناه " .

این قلم که در جریان بحث بالای تئوری سه جهان حضور داشت ، بخاطری که این نظر ضد انقلابی رهبر سازمان را با ضد انقلابی خواندن آن ( در آن زمان ) رد نکرد ؛ هم اکنون در این زمینه از خود انتقاد می نماید .

[ ۱- ب ]- در بخش از کتاب « نگاهی از درون به جنبش چپ ایران » مصاحبه کننده حمید شوکت از ایرج کشکولی که یک تن از رهبران " سازمان انقلابی... " بعداً ( رنجبران ) بود سوال می نماید: « اگر با مشاهده اوضاع ایران واقع بین شده بودید ، چرا این واقع بینی فقط در انتخاب نام حزب خلاصه شد ؟ هر آدم واقع بین با چشمان بسته هم می توانست ببیند که آب روحانیت و کمونیسم به یک جوی نمی رود . چرا در تشخیص این واقعیت واقع بین نبودید ؟ »

ایرج کشکولی جواب می دهد :

« برای ما انتخاب این سیاست نتیجه تئوری سه جهان بود که چینی ها مبتکر آن بودند . شعار " خلق ها انقلاب، ملت ها آزادی و دولت ها استقلال می خواهند " از این تئوری منتج شده بود . ما گرایش اصلی دولت جمهوری اسلامی را در این استقلال طلبی از امریکا و شوروی می دیدیم . برین پایه نیز وظیفه خود می دانستیم تا این گرایش را تقویت کنیم ، حتی اگر این اقدام به همکاری با دولت منجر شود . به همین دلیل کسانی که تئوری سه جهان را قبول داشتند با ما متحد شدند . حرف ما این بود که دولت از هر سو تحت فشار قرار گرفته است و هر عاملی که باعث تضعیف آن شود به نفع امپریالیست ها خواهد بود. این ارزیابی ، محرک ما در حمایت از جمهوری اسلامی بود . همین تئوری باعث شد تا مسائل دیگر فراموش شود . قبلاً اشاره کردم که ما به خاطر تبعیت از این تئوری ، حتی نسبت به مسأله کردستان که از قدیم با آن آشنا بودیم نیز موضع درستی اتخاذ نکردیم .» ( تکیه از توخی است ) ■